باطراحی نوشته از ابیات و متن های برگزیده هر برنامه،
سعی می کنیم به نحوی قانون جبران را درباره گنج حضور
و آموزش هایی که دریافت داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش

مولانا

مجموعه ابیات و نکات برگزیده

زندگی یا خداوند لحظه‌به‌لحظه
می‌خندد و می‌خواهد شادی را در ما
به‌عنوان انسان تجربه کند،

ولی ما این خنده و بیان شادی را پنهان می‌کنیم، بُروز نمی‌دهیم، آشکار نمی‌کنیم.

۱-۲

زندگی ما هر لحظه تحت نفوذ و ارادهٔ خداوند است و از طریق او اداره می‌شود، درست است که ما به‌عنوان من‌ذهنی فکر می‌کنیم،

www.ParvizShahbazi.com

ولی زندگی ما با قضا و کن‌فکان، با ذهن خداوند اداره می‌شود، فکر او بر فکر من‌ذهنی ما غالب است،

www.ParvizShahbazi.com

درصورتی که ما فکر می‌کنیم می‌توانیم با ترفندهای من‌ذهنی و سبب‌سازی ذهن، زندگی خودمان را اداره کنیم.

www.ParvizShahbazi.com

ما نباید با من ذهنی که عقل جزوی دارد
زندگی مان را اداره کنیم، بلکه باید
هرچه زودتر فضا را در اطراف اتفاق
این لحظه باز کنیم،

تا مرکز ما عدم شود. در واقع زندگی ما با قانون قضا، کُن فَکان و این که خداوند می گوید بشو و می شود،

با فکرها یا قضاوت خداوند اداره
می‌شود و گریزی از این کار نیست؛ چون
خداوند که دائماً مسلط و غالب است،

می‌خواهد ما به منظور آمدنمان عمل کنیم که از اول از جنس او بودیم، دوباره هشیارانه از جنس او بشویم.

«جَفَّ‌القَلَم» یعنی چه؟

جَفَّ‌الْقَلَم یعنی زندگی ما در این لحظه اتفاق می‌افتد، یا قلم زندگی به نوشتن حال و وضعیت ما، براساس کیفیت هشیاری مرکزمان خشک می‌شود.

www.ParvizShahbazi.com

اگر مرکز ما جسم است و درد داریم،
انعکاسش در بیرون همیشه بد خواهد
بود، روزبه‌روز پردردتر می‌شویم،

و اوضاع ما در بیرون بد و بدتر خواهد شد. از این هم گریزی نیست. باید بفهمیم و مرکزمان را درست کنیم. اما از طرف دیگر متوجه شده‌ایم که نمی‌توانیم

www.ParvizShahbazi.com

با من‌ذهنی مرکزمان را درست کنیم.

باید فضا را باز کنیم، تا خداوند، زندگیِ

درون و بیرون ما را سامان بدهد.

ادب واقعی چیست؟

اگر شما می‌دانید زندگی و خرد کل بر تمام امور شما غالب است، دیگر من‌ذهنی‌تان را به‌کار نبَرید. مرتب به‌وسیلهٔ ذهنتان از فکری به فکر دیگر نپرید،

www.ParvizShahbazi.com

این ادب نیست؛ بنابراین از زمانی که به این درک می‌رسیم عقلِ کلْ زندگی ما را اداره می‌کند، سرعت فکرمان را پایین می‌آوریم،

۵-۲

اگر می‌توانیم سکوت می‌کنیم و متعهد به مرکز عدم می‌شویم که این ادب واقعی است.

وقتی از اتفاقی ناراحت می‌شویم دلیلش این است، به آن چیزی که می‌خواستیم نرسیدیم یا این‌که یک یا چند همانیدگی را از دست دادیم، درنتیجه عدم رضا پیش می‌آید،

www.ParvizShahbazi.com

اگر کسی ناراضی است، یعنی در مقابل خداوند ادب ندارد، در زندگی طبق فکرهای خودش عمل می‌کند و این درست نیست.

۶-۲

ما نمی‌توانیم با من‌ذهنی و فکرهایش

که مرتب دردسازی می‌کند، خودمان را

اداره کنیم، وضعیتمان بدتر می‌شود.

خداوند می‌گوید، ای انسان، این چیزهای دنیایی و همهٔ کارهای تو در ذهن شوخی و رقص فرم است، یک روزی می‌آید، یک روزی می‌رود،

۷-۱

اصلاً اهمیت نده، به من توجه کن!
ولی ما در به‌دست آوردن
همانیدگی‌ها و زیاد کردن آن‌ها
خیلی جدی شده‌ایم.

۷-۲

فکر می‌کنیم اگر آن‌ها را
زیادتر کنیم، زندگی‌مان زیادتر
و خندهٔ‌مان بیشتر می‌شود؛
به‌هیچ‌وجه چنین چیزی نیست.

۷-۳

خداوند دائماً با ما شوخی می‌کند
و می‌خواهد ما را بخنداند،
ولی ما ستیزه می‌کنیم، عبوس
هستیم و نمی‌خندیم.

۷-۴

زندگی مرتب ما را بی‌مراد می‌کند،
ما به‌جای این‌که بفهمیم چرا
بی‌مراد شده‌ایم و فضا را در اطراف
بی‌مرادی باز کنیم،

www.ParvizShahbazi.com

دعوا می‌کنیم، ناراحت

می‌شویم، واکنش نشان

می‌دهیم، ناسزا می‌گوییم،

انکار می‌کنیم که یک نیرویی
لحظه‌به‌لحظه زندگی ما را اداره
می‌کند و ما تن در نمی‌دهیم،
می‌خواهیم همه‌چیز را خراب کنیم.

۸-۳

مولانا می‌گوید، این لحظه بهشت خداوند است. بهشت همین لحظه در درون ماست،

۹-۱

ولی ما با دخالت من‌ذهنی آن را تبدیل به جهنم می‌کنیم. هرچه بیشتر با من‌ذهنی دخالت می‌کنیم،

۹-۲

از این لحظهٔ ابدی دورتر می‌شویم، به ذهن و دردهای آن می‌افتیم؛ درنتیجه این لحظه را که درون ما می‌تواند بهشت باشد، تبدیل به جهنم می‌کنیم.

۹-۳

ما در من‌ذهنی از همه توقع داریم که همانیدگی‌ها را به ما بدهند، اگر ندهند، می‌رنجیم. ما قوهٔ رنجش داریم و کسی که قوهٔ رنجش دارد، قوهٔ رنجاندن هم دارد.

۱۰-۱

ما مرتب می‌رنجیم و می‌رنجانیم، به این ترتیب از مردم و همین‌طور از خدا فاصله می‌گیریم.

۲-۱۰

ما از خدا هم می‌رنجیم. با من‌ذهنی فکرِ زیاد کردن همانیدگی‌ها را می‌کنیم و می‌خواهیم خداوند مطابق فکرهای ما عمل کند تا شاد بشویم

۳-۱۰

اما او طبقِ قانون قضا و کُن‌فَکان حرکت می‌کند، دراین‌صورت ما به نتیجه نمی‌رسیم، پس ناراحت و ناامید شده، از خداوند جداتر می‌شویم.

۴-۱۰

ما هزار جور آرزوی کوچک و بزرگ داریم، می‌گوییم چرا به این مقام نرسیدم؟ چرا موفق نشدم؟ چرا بچهٔ من در آزمون کنکور قبول نشد؟

چرا نتوانستم آن خانه را بخرم؟ من آرزویم این بود که این‌طوری بشود، تو نگذاشتی بشود، به من کمک نکردی، می‌رنجیم؛ از چه کسی می‌رنجیم؟

۱۱-۲

از یک خدای تصوّری! ما باید این بازی‌های ذهن را عمیقاً درک کنیم و کنار بگذاریم تا بتوانیم درست زندگی کنیم.

۱۱-۳

اگر شما به ابیات مولانا توجه کنید و آن‌ها را خوب درک کرده و در خودتان پیاده کنید، وضعتان خوب و فکرتان درست می‌شود.

۱۱-۴

شما نگویید من من‌ذهنی‌ام را نگه می‌دارم و با من‌ذهنی به زندگی ادامه می‌دهم، خودم می‌دانم چکار کنم، بلدم چطور زندگی کنم. اکثریت مردم چنین طرز فکری دارند،

www.ParvizShahbazi.com

فکر می‌کنند با سبب‌سازی ذهن، با فکرهای من‌ذهنی زندگی خودشان را می‌توانند سامان بدهند، ولی ما الآن می‌فهمیم که نمی‌توانیم، نمی‌شود.

۱۲-۲

وقتی من‌ذهنی داریم عمده‌ترین هیجان ما ترس است، فکر و عمل ما به‌وسیلهٔ انگیزهٔ ترس ایجاد می‌شود.

ترس است که ما را این‌ور و آن‌ور می‌راند. ترس است که هم فرد و هم جمع، حتی دولت‌ها را کنترل می‌کند.

همهٔ ما ترسِ از دست دادن، یا شهوتِ به‌دست آوردنِ چیزی را داریم و تا زمانی که ترس داریم، نمی‌توانیم بخندیم و شاد باشیم، نمی‌توانیم از خِرد زندگی استفاده کنیم.

۱۳-۳

عقل من‌ذهنی عقل نیست و
دچار هیجاناتی مثل ترس و
حرص می‌شود.

حرص یعنی اشتیاق زیاد برای
به‌دست آوردن چیزی که ما فکر
می‌کنیم اگر آن را به‌دست بیاوریم
زندگی‌مان زیادتر می‌شود؛

مثل زیاد خوردن، ما فکر می‌کنیم
برای خوردنِ زیاد آمده‌ایم، تصوراتی
که من‌ذهنی دارد می‌گوید هرچه آدم
بیشتر بخورد بهتر است،

هرچه که ما با آن همانیده هستیم
اگر آن‌ها زیادتر بشوند، زندگی ما بهتر
می‌شود؛ این‌ها همه توهم است.

وقتی ما همانیده می‌شویم، این حالت ما بسیار خطرناک است. فکرهایی که ما براساس من‌ذهنی می‌کنیم،

با قضا و کُن‌فَکان زمین تا آسمان فرق دارد، ما با من‌ذهنی فقط می‌خواهیم و دنبال هرچه بیشتر بهتر هستیم.

من‌ذهنی براساس خواستن، همانیدن و جدایی درست شده؛ یعنی اگر ما من‌ذهنی را ادامه بدهیم هیچ‌موقع با خدا یکی نمی‌شویم.

۱۵-۳

ما با من‌ذهنی نمی‌توانیم شاد باشیم، مثلاً اگر شخصی مثل مولانا را ببینیم که شاد است و می‌خندد ناراحت می‌شویم،

www.ParvizShahbazi.com

می‌گوییم شما این‌همه مسائل را می‌بینید واقعاً می‌خندید؟ غیرت ندارید؟ به فکر مردم نیستید؟ هیچ حسی ندارید که مردم این‌همه مسئله دارند؟

ولی مولانا می‌بیند که مردم به‌علت
این‌که اجازه دادند من‌ذهنی
زندگی‌شان را تصرف کند و به‌وسیلهٔ
من‌ذهنی اداره می‌شوند،

خودشان زندگی خودشان را خراب کردند، این‌ها را که خدا خراب نکرده! و دارد به ما یاد می‌دهد که شما هم می‌توانید بخندید،

۴-۱۶

شما هم می‌توانید بگذارید این چیزهایی که ذهنتان نشان می‌دهد برقصند، یک روز زیاد می‌شوند و یک روز کم؛ نباید برای شما مهم باشد.

۵-۱۶

خداوند هرخاصیتی دارد ما هم داریم.
خداوند از جنس بی‌نهایت است، ما هم
از جنس بی‌نهایت هستیم.

www.ParvizShahbazi.com

او از جنس ابدیت است، ما هم باید آگاهانه به این لحظهٔ ابدی بیاییم و جاودانه شویم.

www.ParvizShahbazi.com

خداوند فضاگشاست ما هم فضاگشا هستیم؛ هم‌چنین مولانا توصیه می‌کند از این خاصیت فضاگشایی که خاصیت اصلی و خداگونهٔ ماست استفاده کنیم،

۳-۱۷

زیرا اگر من‌ذهنی را نگه داریم و به خاصیت‌های آن تن بدهیم، در هیچ کارِ معنوی و مادی موفق نخواهیم شد.

۱۷-۴

فضاگشایی یعنی‌چه؟

بعضی‌ها می‌گویند فضاگشایی را به من یاد بدهید. فضاگشایی به‌وسیلهٔ خود زندگی، خداوند صورت می‌گیرد و من نمی‌توانم آن را به شما یاد بدهم.

www.ParvizShahbazi.com

همین‌قدر می‌توانم بگویم که اگر شما به این درک عمیق برسید، با خودتان مراقبه کنید و در درون قبول داشته باشید،

آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد، یا آن چیزی که الآن دارد اتفاق می‌افتد مهم نیست، من به آن واکنش نشان نمی‌دهم، گیر نمی‌دهم، با آن مقاومت و ستیزه نمی‌کنم.

۳-۱۸

درست مثل این‌که این اتفاق اصلاً برایم اهمیتی ندارد؛

دراین‌صورت یک خاصیت شگفت‌انگیزی
در شما به‌کار می‌افتد که همان جدا شدنِ
شما از ذهنتان است و اسمش
فضاگشایی است.

۱۸-۵

من‌ذهنی با فضاگشایی بسیار مخالف است، برای این‌که با اهمیت دادن به اتفاقات پیش می‌رود،

www.ParvizShahbazi.com

اگر شما این درک همه‌جانبه را در درون داشته باشید که اتفاقات مهم نیستند، یک‌دفعه می‌بینید که خودبه‌خود یک چیزی در شما دارد باز و بازتر می‌شود،

۱۹-۲

شما به‌عنوان زندگی دارید از این جهان و از ذهن جدا می‌شوید. این موضوع را نمی‌توان آموزش داد، شما باید با تکرار اشعار مولانا

۱۹-۳

و بی‌اهمیت کردن آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد فضاگشایی را به خودتان یاد بدهید و به جمع توجه نکنید.

۴-۱۹

اتفاقات برای جمع مهم است. به نظر شما چرا مردم مرتب اخبار را دنبال می‌کنند؟

چون می‌خواهند ببینند در جهان و در کشورشان چه اتفاقی افتاده! فکر می‌کنند اتفاقات خیلی مهم هستند.

www.ParvizShahbazi.com

شما این درک را داشته باشید که وقتی اتفاقی چه در ذهنتان، چه در بیرون رخ می‌دهد، با من‌ذهنی دخالت نکنید،

www.ParvizShahbazi.com

فقط فضا را باز کنید، بگذارید این مرکز عدم و خود زندگی با خردش اتفاقات را به‌وجود بیاورد.

www.ParvizShahbazi.com

اگر آن چیزی که ذهن به شما نشان می‌دهد، برایتان مهم نباشد و نتواند به مرکز شما بیاید، در این حالت فضاگشایی صورت می‌گیرد.

۲۱-۱

هرچیزی که به مرکزتان بیاید، شما قربانی آن چیز می‌شوید، از طریق آن فکر و عمل می‌کنید، عقل او عقل شما می‌شود. مثلاً اگر پول به مرکزتان بیاید،

۲-۲۱

عقلتان می‌شود که چکار کنم پولم را زیاد کنم، چه راه‌هایی برای زیادتر کردن پول وجود دارد، یعنی پول عقل من می‌شود.

۲۱-۳

پرهیز چیست؟

وقتی شما فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز می‌کنید، مرکز شما عدم شده و ذهنتان ساکت می‌شود. این کار را آن‌قدر ادامه،

می‌دهید تا هیچ‌چیز در دنیا نماند که بتواند به مرکزتان بیاید. هرچیزی که بخواهد در مرکزتان قرار بگیرد، شما آن را پس می‌زنید، برای این‌که پیوسته فضاگشایی کرده‌اید و

مرکزتان عدم شده؛ این پس زدن‌ها که شما اجازه نمی‌دهید چیزی به مرکزتان بیاید، اسمش پرهیز است و خودبه‌خود صورت می‌گیرد؛

۲۲-۳

برای این‌که آن جنس اصلی ما که از جنس خداست، دیگر دوست ندارد از جنس جسم بشود، درواقع خداوند دوست ندارد ما با من‌ذهنی زندگی کنیم.

۲۲-۴

اگر ما بتوانیم به خودمان بخندیم، پس فضای درونمان باز شده؛ به کارهای مضحکی که در ذهنمان می‌کنیم از قبیل واکنش‌های تندی که نشان می‌دهیم، برای هیچ و پوچ

۲۳-۱

خشمگین می‌شویم، می‌رنجیم، انتقام می‌گیریم، نمی‌گذاریم مردم زندگی کنند، این‌ها همه بیهوده و کار من‌ذهنی است و از نظر زندگی خنده‌دار است.

۲۳-۲

مسجد اَقصیٰ کجاست؟

ما در ابتدا عدم بودیم، آمدیم همانیده شدیم. وقتی فضا را باز کردیم، آن‌قدر فضا را باز نگه داشتیم که مرکزمان دوباره عدم شده، یعنی تبدیل به جنس اولیه شدیم. این دفعه

هشیار هستیم. اندازهٔ ما بی‌نهایت است،
بی‌نهایت ریشه‌دار هستیم، جهان را با
چشم خدا می‌بینیم.
دیگر هیچ‌چیز به مرکز ما نمی‌آید،

پادشاه جهان هستیم و تبدیل به همان هشیاری اولیه شدیم، این فضای باز شده همان «مسجدِ اَقصیٰ» است. این همان بهشتی است که به ما قول دادند.

۲۴-۳

مسجدِ اَقصاست دلم، جنّتِ مأواست دلم
حور شده، نور شده جملهٔ آثارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

مسجدِ اَقصیٰ: مسجد بزرگ و معروف در بیت‌المقدس

www.ParvizShahbazi.com

کُنجِ عافیت چیست؟

کُنجِ عافیت یعنی شما یک پارک ذهنی درست می‌کنید، یک مقدار اموال و دارایی به‌دست می‌آورید، شاید همسر و فرزند داشته باشید؛ می‌گویید من باید این‌ها را

www.ParvizShahbazi.com

نگه دارم و پنهان کنم، مردم خطرناک هستند، یک گوشه‌ای خزیده‌ام و دارم زندگی می‌کنم، با کسی کاری ندارم؛ درصورتی‌که این گوشهٔ عافیت یا سلامت، آن چیزی نیست که دنبالش هستیم،

www.ParvizShahbazi.com

ما برای این منظور نیامده‌ایم.
شما نمی‌توانید من‌ذهنی را نگه دارید، دائماً با مردم در ستیزه باشید، مقاومت کنید، یک پارک ذهنی بسازید و به گوشهٔ عافیت پناه ببرید. این روش زندگی کردن صحیح نیست.

www.ParvizShahbazi.com

تعظیم خدا چیست؟

تعظیم خدا یعنی درک این‌که یک نیرویی به‌عنوان زندگی یا خدا تمام زندگی ما، وضعیت‌های زندگی ما و همه‌چیز ما را اداره می‌کند،

www.ParvizShahbazi.com

من‌ذهنی از تعظیم خدا آگاه نیست، نمی‌داند که تمامِ امورات ما به‌وسیلهٔ خدا اداره میشود

اگر شما از تعظیم خدا آگاه باشید، دائما فضاگشایی می‌کنید و راضی هستید،

هرکسی تعظیم خدا را بلد باشد، در این لحظه می‌گوید که تمام اشکالاتی که برای من به وجود آمده خودم با دخالت‌های من‌ذهنی‌ام به‌وجود آوردم. نمی‌گوید خدا به‌وجود آورده، مسئولیت می‌پذیرد، ولی اگر

گنج حضور

از جنس من‌ذهنی باشد، می‌گوید این بلاها را خدا بر سر من آورده‌است.

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

تعظیم: بزرگداشت،

به عظمتِ خداوند پی بردن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چه کسی از تعظیم خدا آگاه است؟

هرکسی که تمام اموراتِ خودش را دست
زندگی بدهد و دخالت من‌ذهنی‌اش را صفر
کند، چنین شخصی از تعظیم خدا آگاه است،
به‌عبارت دیگر به‌درجه‌ای که با من‌ذهنی‌مان

دخالت می‌کنیم، به‌درجه‌ای که واکنش نشان می‌دهیم، می‌رنجیم، می‌ترسیم، استرس پیدا می‌کنیم، نگران می‌شویم، از تعظیم خدا آگاه نیستیم، چرا؟ برای این‌که با من‌ذهنی‌مان در

کار زندگی دخالت می‌کنیم، درواقع ما شرطی شده‌ایم به‌وسیله من‌ذهنی زندگی‌مان را اداره کرده و خراب کنیم، بعد هم گردن خدا یا دیگران بیندازیم، درنتیجه بهشت را تبدیل به جهنم می‌کنیم.

۲۷-۳

ما بندهٔ خدا و امتداد او هستیم، باید فضا را باز و مرکزمان را عدم کنیم، بگذاریم خداوند زندگی ما را اداره کند، نه این‌که بیاییم با من‌ذهنی فکر و عمل کنیم، بگوییم ما می‌خواهیم ببینیم خدا مطابق من‌ذهنی ما

www.ParvizShahbazi.com

فکر و عمل می‌کند یا نه؟ این خواسته‌های ما
به نتیجه می‌رسد؟ آیا با این‌که ما هر لحظه
مقاومت و قضاوت می‌کنیم و می‌گوییم
اتفاق این لحظه مهم‌تر از خود زندگی و
فضای گشوده‌شده است، این به نتیجه می‌رسد؟

خدا باید یک کاری بکند که این هم به نتیجه برسد، فکر ما در من‌ذهنی هم زندگی‌ساز باشد. مولانا می‌گوید، این نمی‌شود، این آزمایش را نکن! فکرهای تو با فکرهای قضا و کُن‌فَکان جور درنخواهد آمد،

۳-۲۸

گنج حضور

خدا را امتحان نکن!

کی رسد مر بنده را که با خدا
آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

۲۸-۴

چگونه خدا را امتحان می‌کنیم؟

کسی که ناراضی است و غصه دارد، خدا را امتحان می‌کند، چون فکر می‌کند خداوند باید قوانین خودش را کنار بگذارد و فکرهای او را درنظر بگیرد.

ما قوانین زندگی را نادیده گرفته و می‌گوییم
این‌طوری که من فکر می‌کنم خداوند هم
باید این‌گونه فکر کند، اگر نکند، ما ناراحت
می‌شویم که این امتحان کردن خداوند
است، مولانا می‌گوید این‌جور زندگی کردن
درست نیست.

تصرف کردن خدا چیست؟
خداوند لحظه‌به‌لحظه زندگی درون و بیرون ما را اداره می‌کند، این‌که با من‌ذهنی فکر کنیم، بگوییم باید همه‌چیز با هم جور

دربیاید، این کارها باید انجام شود تا زندگی من درست شود، این تصرّف کردن خداست، سلطهٔ شما بر خدای واقعی است؛ همان خدایی که تمام کائنات را اداره می‌کند، نه این خدایی که با من‌ذهنی ساخته‌ایم.

ما نمی‌توانیم در زندگی و خِرد کل تصرف کنیم. او روی ما تصرف دارد، پس بهتر است تسلیم شویم و زندگی‌مان را به او بسپاریم، با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان همراه با زندگی بخندیم،

۳-۳۰

از شادی باسبب پرهیز کرده و شادی بی‌سبب را تجربه کنیم.

امتحان همچون تصرّف دان در او
تو تصرّف بر چنان شاهی مَجُو

تصرّف: زیرِ سلطه قرار داد دادن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰

۳۰-۴

وقتی در مقابل هر اتفاق فضای درون را باز کنیم تا خداوند زندگی ما را اداره کند، مرکزِ ما عدم شده و روزبه‌روز بیشتر متوجه می‌شویم که همه‌چیز طبق مشیّت خداوند انجام می‌شود نه خواسته‌های من‌ذهنی.

۳۱-۱

ما باید به این درک برسیم که واقعاً خواسته‌ها و فکرهای من‌ذهنی کار نمی‌کند.

اگر شما حرف‌های من‌ذهنی را که به‌صورت فکر پشت فکر در سَر شما می‌آید قبول نداشته باشید، جدی نگیرید، یواش‌یواش من‌ذهنی‌تان کوچک می‌شود.

آموختن توحید خداوند خیلی مهم است، چرا؟ چون ما بالاخره باید با خداوند یکی شویم، این جزو منظور و مقصود آمدنمان به این جهان است.

ما باید توحید و یگانگی خداوند را یاد بگیریم و از جنس بی‌نهایت و ابدیت زندگی شویم؛ این کار با تبدیل ما صورت می‌گیرد، نه حفظ کردن من‌ذهنی و به لفظ آوردنِ این‌که خدا یکی است و ما هم قبول داریم.

۳۳-۲

اگر شما هشیارانه فکرهایتان را جدی نگیرید، من‌ذهنی و اتفاقاتی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانید؛ بنابراین چیزها و اشخاص نمی‌توانند به مرکزتان بیایند.

ما با باورهای دو، سه هزار سال پیش همانیده هستیم، و فکر می‌کنیم که این باورها که جسم هستند باید زندگی‌مان را کنترل کنند، آیا واقعاً باید باورها زندگی ما را اداره کنند یا خداوند؟!

۳۵-۱

آیا ما یگانگی و توحید خدا را فقط باید در باورمان قبول داشته باشیم؟ یا عملاً باید به او تبدیل بشویم و اندازهٔ ما بی‌نهایت شود؟

۳۵-۲

آیا ما باید در خواب ذهن بمانیم؟ باورپرست و زمان‌پرست باشیم؟ مرکز ما از جنس جسم باشد؟ یا نه، باید هشیارانه این مرکز جسمی را از بین ببریم؟

۳۵-۳

وقتی شما ابیات مولانا را می‌خوانید متوجه می‌شوید تنها خداوند زندگی شما را اداره می‌کند و به هیچ روش دیگری نمی‌توانید زندگی کنید. اگر شما فکر می‌کنید خودتان زندگی‌تان را اداره می‌کنید، دچار درد می‌شوید.

واضح و روشن است که اگر شما به‌وسیلهٔ من‌ذهنی فکر و عمل کنید، درد می‌کشید. اما اگر مرکزتان را عدم کنید، راستی و حقیقت را به مرکزتان بیاورید و از جنس جسم نشوید، دراین‌صورت قلم خداوند برایتان سعادت و خوشبختی به‌همراه می‌آورد.

کژروی، جَفَّ القَلَم کژآیدت
راستی آری، سعادت زایدت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

۳۷-۲

بهترین کار در مسیر معنوی این است که روی خودمان تمرکز کنیم و بگوییم آیا واقعاً من در زندگی حاصلی دارم؟

www.ParvizShahbazi.com

منظور از حاصل چیزهای مادی نیست. پول، همسر، بچه، خانه، این‌ها حاصل نیستند. حاصل فضای گشوده‌شده است.

۳۸-۲

حاصل این است که اگر خدا در این لحظه می‌خندد، شما هم بخندید، اگر زندگی می‌خندد، اما شما گریه می‌کنید، این حاصل نیست؛

۳۸-۳

اگر تعداد زیادی درد انباشته کردید، در دلتان رنجش دارید، این حاصل نیست.

انسانی که من‌ذهنی دارد، ادبش براساس یک‌سری چیزهای ذهنی، سطحی و موردِ قبول مردم است که سال‌ها پیش یاد گرفته، فکر می‌کند این‌ها ادب است؛

درصورتی‌که از نظر زندگی یا خداوند ادب این است که مرکزمان را عدم نگه داریم،

www.ParvizShahbazi.com

یعنی این لحظه چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد را غیرمهم و بی‌اهمیت کرده، فضا را باز کنیم و به خداوند احترام بگذاریم، ادب را رعایت کنیم، واکنش نشان ندهیم و فقط فضاگشایی کنیم.

اگر اکنون فهمیده‌اید که خداوند، قضا و کن‌فکان است که وضعیت‌های زندگی شما را به‌وجود می‌آورد، یک خرد کل وجود دارد، یک نیروی اداره‌کنندهٔ تمام امور وجود دارد،

بنابراین دیگر از من‌ذهنی و جدی گرفتن
فکرها و پندار کمالتان دست بردارید.
فکرهای من‌ذهنی را کنار بگذارید، مرکز را
عدم کنید، و فکرهای زندگی را بگیرید.

۴۰-۲

اگر ما خاموش نشویم، اَنصِتُوا را رعایت نکنیم، متأسفانه جزو بی‌ادبان حساب می‌شویم.

۴۱-۱

هر کس عقل من‌ذهنی خودش را که
از دیدن برحسب همانیدگی‌ها
درست شده، به عقل زندگی ترجیح
بدهد، بی‌ادب است.

۴۱-۲

شما ببینید ما چقدر اشتیاق داریم
و تلاش‌های ذهنی بیهوده می‌کنیم
تا دستاوردهای مادی داشته باشیم،
این حرص است.
ما شهوت همانیدگی‌ها را داریم،

www.ParvizShahbazi.com

یعنی اشتیاقِ مصنوعیِ رسیدن به آن‌ها را داریم، و در این راه زندگی‌مان را تلف می‌کنیم. وقتی هم می‌رسیم می‌گوییم رسیدیم، اما برایمان هیچ خوشی ندارد.

www.ParvizShahbazi.com

همهٔ من‌های ذهنیِ کور یک تصویر ذهنی عالی از خودشان می‌سازند، پایین مجلس می‌نشینند، تواضع نشان می‌دهند و ادب ظاهری را رعایت می‌کنند،

www.ParvizShahbazi.com

سلام می‌کنند، پیشِ پای مردم بلند می‌شوند،

درحالی‌که در باطن یک من‌ذهنی بزرگ دارند!

متواضعانه حرف می‌زنند،
می‌گویند من نوکر شما هستم،
درحالی‌که در درون می‌گویند من
آقا و سروَر شما هستم.

من حرف می‌زنم شما باید گوش کنید.
دراصل ظاهرسازی می‌کنند تا خودشان
را موردِ قبول مردم قرار دهند.

کسی که من‌ذهنی و حرف‌هایش
را جدی گرفته و پندار کمال
دارد، هر لحظه به زندگی، مولانا
و بزرگان می‌گوید من به شما
احتیاجی ندارم.

بالاخره ما یک روزی به‌صورت
فردی باید بفهمیم که این
فکرهای من کارساز نیست،

من دارم خرابکاری می‌کنم.

آن موقع به تشخیصِ خودتان،

با مقاومت و قضاوتِ صفر، عذر

می‌خواهید، و فضاگشایی می‌کنید.

۴۵-۲

اَنصِتُوا

یعنی خاموش باشید تا موردِ عنایت خدا قرار بگیرید.

www.ParvizShahbazi.com

یعنی ما مرتّب من‌ذهنی را باید غیرمهم و بی‌اهمیت تلقی کنیم، حرف‌هایش را جدی نگیریم تا این ذهن کوچک و خاموش شود،

۴۶-۲

اگر شما به حرف‌هایش توجه نکنید،
از آن‌ور متوجه می‌شوید که فضا باز
می‌شود و منِ اصلی‌تان خودش را در
درون به شما نشان می‌دهد.

۴۶-۳

اگر شما ادب و تعظیم خدا را رعایت کردید، فضا را باز و مرکز را عدم کردید، من‌های ذهنیِ بیرون به این بزم و عیشِ شما حسادت می‌کنند.

۴۷-۱

اگر شما به‌عنوان یک انسان معنوی روی خودتان کار کنید، ممکن است همهٔ من‌های ذهنی به شما حمله کنند تا این بزم شما را به‌هم بریزند.

۴۷-۲

شما نباید تصور کنید که چون من روی خودم کار می‌کنم، جامعه و تمام اهل خانواده باید به من کمک کنند، نه این‌طور نیست، همه به شما حمله می‌کنند چون تقریباً همه من‌ذهنی دارند.

۴۷-۳

بیند مرّیخ که بزم است و عیش

خنجر و شمشیر کند در میان

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۰۴

۴۷-۴

اگر انسان‌ها خداوند را به
مرکزشان نیاورند،
دراین‌صورت از شادیِ بی‌سبب و
حقیقی اثری نخواهند دید. پس مولانا
با صراحت تمام به ما می‌گوید،

۴۸-۱

با من‌ذهنی به شادیِ خداوند یا به خودِ خداوند دست پیدا نخواهیم کرد و به‌اندازه‌ای که زندگی را به مرکزمان می‌آوریم، شادی می‌بینیم.

۲-۴۸

دو جور انسان وجود دارد.

یکی من‌ذهنی که سراسر غم است
و مسئولیت قبول نمی‌کند، زیر بار
نمی‌رود که با فکرها و دردها زندگی‌اش
را خراب کرده؛

دیگری انسانی است که فضا را باز کرده،
و فهمیده که زندگی همه‌اش رحمت،
شادی و خرد است،

پس ما با دخالت‌های من‌ذهنی
و فکرهایش زندگی‌مان را خراب
می‌کنیم، در مقام عذرخواهی
برمی‌آییم و می‌گوییم که
ای زندگی، من اشتباه کردم نه تو!

بعد از این لحظه‌به‌لحظه
فضاگشا خواهم بود که تو
زندگی‌ام را درست کنی و
اکنون اقرار می‌کنم که به
خودم ستم کرده‌ام؛

درواقع تمام بشریت به
خودش ستم کرده، چرا؟
چون چیزهای این‌جهانی را در
مرکزش قرار داده‌است.

۴۹-۵

وقتی لحظه‌به‌لحظه دردی یا ناهماهنگی در خودمان می‌بینیم، متوجه می‌شویم که این دردها از باقی‌ماندهٔ اشتباهات و من‌ذهنی‌ام هستند،

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

پس اکنون صبر دارم، فضاگشایی
می‌کنم تا مرکزم آرام‌آرام از دردها و
همانیدگی‌ها خالی شود.

۵۰-۲

بی‌مرادی یعنی از دست دادن یک چیز بزرگ، و این از نظر ذهن شما خیلی بد است، اما شما به‌عنوان هشیاری متوجه هستید

که این اتفاق می‌افتد تا شما پیغام
آن را بگیرید، در واقع خداوند
می‌خواهد به شما کمک کند.

www.ParvizShahbazi.com

ما امید داریم با سبب‌هایی که ذهنمان نشان می‌دهد زندگی‌مان درست شود، ولی این سبب‌ها چون آفل هستند از بین می‌روند. وقتی هم از بین می‌روند،

بر سَرمان می‌زنیم می‌گوییم چه شد؟ چرا درست نشد؟!

چون امید داشتیم این خانم، آن آقا، این رئیس، آن فامیل یا دوست، زندگی ما را درست کند،اما درست نکرد، پس می‌گوییم خدایا، حالا چکار کنم! به من کمک کن!

www.ParvizShahbazi.com

چون سبب‌ها رفت، بَر سَر می‌زنی
ربَّنا و ربَّناها می‌کُنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

www.ParvizShahbazi.com

وقتی فضا را باز می‌کنیم آفریدگاری خداوند
کار می‌کند، قضا و کُن‌فَکان مرتب فکر نو
خلق می‌کند و هر لحظه در کار جدیدی است،
اما از بس ما پیشنهادها و پیغام‌های
خداوند را با سبب‌سازی رد کرده‌ایم،

مولانا از زبان خداوند به ما می‌گوید
ای انسان،
چه عجب! خیلی خوش آمدی! بعد از پنجاه،
شصت سال به صنع آفریدگاری من رو آوردی؟

تازه به این فکر افتادی که من با قضا و
کُنْ‌فَکان و با آفرینندگیِ خودم می‌توانم
زندگی‌ات را درست کنم، چه شد؟! اکنون نیز
برو سوی سبب‌هایی که به آن‌ها امید داشتی!

ربّ می‌گوید: برو سویِ سبب
چون ز صُنعم یاد کردی؟ ای عجب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

صُنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار،
نیکی کردن،احسان

۵۳-۴

زندگی به ما می‌گوید من به تو رحمت می‌کنم،
هر لحظه می‌خواهم از طریق تو بخندم، من
تو را گناهکار نمی‌دانم، تو را ملامت نمی‌کنم،
تو هر لحظه می‌توانی به من برگردی،
هر لحظه می‌توانی

این میثاق را تجدید کنی، هرچقدر دیرتر این کار را شروع کنی، وقت خودت را بیشتر تلف می‌کنی. رحمت خداوند پُر است، اصلاً خداوند غیر از رحمت و کمک و لطف و خنده چیز دیگری ندارد که به کائنات و به آفریدگانش بدهد.

پس این‌که ما می‌گوییم خداوند می‌خواهد از من انتقام بگیرد، یک کار بدی کرده‌ام، حتماً من را مجازات می‌کند؛ این‌ها همه توهم است، چنین چیزی نیست.

بهتر است که ما در این جهان هرچه زودتر
بیدار شویم. این جهان برای بیداری است.
هر کاری که برای بیداری ما لازم است ،
هم‌اکنون در این جهان و در این تن که
هستیم باید انجام دهیم.

لیکْ من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرّست، بر رحمت تنم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

اشکال من‌ذهنیِ ما این است که وقتی به سبب‌سازی ذهن می‌افتیم، می‌گوییم وای بر من! چندین سال است که دارم اشتباه می‌کنم، اکنون جواب خدا را چه بدهم؟

و پس از آن تمام خطاهایمان یکی‌یکی به ذهنمان می‌آید می‌گوییم حالا با این‌همه اشتباه چکار کنم؟ لازم نیست هیچ کاری انجام بدهی! شما فقط فضا را باز کن، دیگر به ذهن نرو! شروع کن به تبدیل شدن.

www.ParvizShahbazi.com

همهٔ ما دیده‌ایم چقدر دیگران مخصوصاً نزدیکان خودمان را کنترل می‌کنیم که از یک چهارچوبی بیرون نروند، حتی ذهناً هم آن‌ها را کنترل می‌کنیم و چقدر در زندگی آن‌ها و خودمان عذاب به‌وجود می‌آوریم،

ما می‌رنجیم و می‌رنجانیم، ایجاد جدایی
می‌کنیم؛ این‌ها همه بی‌فایده است.
سبب‌سازیِ من‌ذهنی زندگی ما را درست
نمی‌کند، پس نترسیم که خداوند پارک ذهنی

ما را به هم بریزد، یا کنترل امور از دست ما خارج شود، بنابراین باید با اطمینان کامل زندگی‌مان را دست خداوند بسپاریم.

www.ParvizShahbazi.com

شما نگویید خداوند در مورد من بد فکر کرده و گفته بشو و می‌شود، زندگی من به این‌صورت خراب شده، جُرم یا خرابکاریِ خودتان را با سبب‌سازیِ ذهن، گردنِ خداوند نیندازید.

بر قضا کم نِه بهانه، ای جوان
جُرمِ خود را چون نهی بر دیگران؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

www.ParvizShahbazi.com

در من‌ذهنی ما باید متوجه شویم که این چیزی که با آن زندگی می‌کنیم، این ما نیستیم. ما به یک عقل بهتر و بزرگ‌تری که عقل خداوند است دسترسی داریم.

www.ParvizShahbazi.com

عقلِ من‌ذهنی عقل نیست، این من‌ذهنی هم من نیستم. عقل، قدرت، هدایت و حس امنیتی هم که این من‌ذهنی ایجاد می‌کند به‌درد من نمی‌خورد.

ما تا حالا یک ذهن بی‌ناظر داشتیم که زندگیِ ما را خراب کرده، اکنون دیگر ذهنِ باناظر داریم، هر کاری که من‌ذهنی می‌کند می‌بینیم و به ذهنمان می‌گوییم نکن، حرف نزن، ساکت باش!

www.ParvizShahbazi.com

بعد از آشنایی با آموزش‌های مولانا
من‌ذهنی را می‌شناسیم و می‌بینیم که از چه
همانیدگی‌هایی تشکیل شده، متوجه هستیم
که برحسب جدایی عمل می‌کند، دیگر
خواستن‌های من‌ذهنی را می‌بینیم.

بعد از شناخت من‌ذهنی وقتی چیزی می‌خواهیم از خودمان می‌پرسیم این را برای چه می‌خواهم؟ می‌خواهم آن را چکار کنم؟ چگونه زندگیِ من را زیادتر می‌کند؟ می‌بینید که نمی‌کند.

اگر ما براساس من‌ذهنی یک فکر و عملی را به انجام برسانیم، مِثلِ یک فرزندی دامن ما را می‌گیرد تا بالاخره هشیارانه از شرّش رها شویم. ما باید در زندگی خودمان بررسی کنیم

که چقدر از طریق سبب‌سازی، فکر، عمل وکارهای غلط می‌کنیم که مثل فرزند دامنمان را گرفته و با ما کشیده می‌شود. یک روزی باید فضارا باز کنیم این‌ها را بشناسیم و بیندازیم، پس فعل ما اگر با من‌ذهنی باشد از بین نمی‌رود.

فعلِ تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندت بگیرد دامنت

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

ما باید فضا را باز کنیم، با سبب‌سازی ذهن
کار نکنیم، بدانیم که این من‌ذهنی نیستیم،
من‌ذهنی را انکار کنیم، مسئولیت قبول کنیم،
بگوییم زندگی‌ام را با من‌ذهنی خودم خراب

کردم، خاصیت‌های من‌ذهنی را به‌معرض
اجرا گذاشتم. به‌طور مثال حسود بودم،
دیگران را کنترل می‌کردم، عقل
من‌ذهنی‌ام را عقل خودم دانستم،

خودم را از آفرینندگی و عقل ایزدی محروم کردم. من رنجیدم و رنجاندم. خودم بین خودم و خدا، بین خودم و مردم جدایی انداختم، اما می‌گفتم من از جدایی بدم می‌آید.

۶۱-۳

من‌ذهنی زندگی مرا خراب و همهٔ کارهایش را توجیه کرده؛ درنتیجه نفهمیدم خودم دارم زندگی‌ام را خراب می‌کنم.

اکنون بعد از شناخت من‌ذهنی‌ام
زیر بار مسئولیت می‌روم، می‌گویم
خدایا من به خودم ستم کردم،
تو ستم نکردی و عذر می‌خواهم.

۶۲-۱

این عذرخواهی یعنی این‌که فضا
را باز می‌کنم و دیگر بعد از این،
آن چیزی را که ذهنم نشان
می‌دهد مهم نمی‌دانم،

۶۲-۲

بلکه فضای گشوده‌شده را
مهم می‌دانم، بنابراین این
فضا کم‌کم به‌وسیلهٔ خداوند
گشوده خواهد شد.

۳-۶۲

کل قرآن فقط برای این آمده که سبب‌سازی ذهن را متوقف کند، به این معنا که آدم‌ها قرآن را بخوانند،و

۱-۶۳

از سبب‌سازی ذهن بیرون بپرند، فضا را باز کنند و مرکزشان را عدم کنند.

۶۳-۲

یادمان باشد هرچیزی که ذهن نشان می‌دهد، اگر به مرکز ما بیاید و با آن همانیده شویم، به ما درد خواهد داد.

۶۳-۳

اگر آن چیزی که ذهن‌مان نشان می‌دهد برای ما مهم نیست، پس از خواندن ابیات مولانا مرکزِ ما عدم می‌شود، چون آن چیز دیگر به مرکزمان نمی‌آید.

۶۴-۱

شما اکنون دیگر عمیقاً درک می‌کنید
که زندگی، یا خداوند که مسبب همهٔ
وضعیت‌ها و اداره‌کنندهٔ همهٔ امور است،
مهم‌تر از سبب یا آن چیزی است که
ذهن نشان می‌دهد.

۶۴-۲

پس من آن چیزی که ذهنم نشان
می‌دهد را بی‌اهمیت می‌کنم،
اشتباهاتم را می‌پذیرم، قضاوت
و مقاومت را کنار می‌گذارم،

۶۴-۳

بنابراین از زندگی با فضاگشایی و عدم کردنِ مرکز عذرخواهی می‌کنم.

۶۴-۴

اگر شما فضا را باز کنید، به‌مرور به شما حس شکر دست می‌دهد، قدرشناس می‌شوید، آرام‌تر هستید و حس رهایی دارید، بنابراین متوجه می‌شوید

۶۵-۱

که این عجلهٔ من‌ذهنی واقعاً یک خاصیت ذهنی بوده که شما صبر نداشتید، اما اکنون دیگر فضا را باز می‌کنید، عجله نمی‌کنید، تا زندگی شما را تبدیل کند.

۶۵-۲

همچنین دیگر اصلاً میل ندارید چیزی را به مرکزتان بیاورید؛ برای این‌که به این درک عمیق رسیده‌اید که هیچ موقع آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد

۶۵-۳

مهم‌تر از خداوند نخواهد بود،
پس همیشه مرکزتان عدم یا
خداوند است، و همین‌طور با
مرکز عدم ادامه می‌دهید.

۶۵-۴

با عدم کردن مرکزمان از خاصیت‌های
شکر و صبر هم استفاده می‌کنیم و
اکنون دیگر متوجه می‌شویم که باید
به مرکز عدم متعهد باشیم.

۶۶-۱

شاید به‌مدت دوسه سال باید مرکزمان را عدم نگه داریم، در روز هم هرموقع می‌بینیم مرکزمان جسم شد، دوباره برگردیم و

۶۶-۲

از زندگی عذرخواهی کنیم،
فضا را باز کرده تا مرکزمان عدم
شود و زندگی روی ما کار کند.

۶۶-۳

در این لحظه ما توانایی انتخاب داریم که مرکزمان را عدم کرده و فضاگشایی کنیم، یا فضا را ببندیم.

۶۷-۱

بنابراین باید از قدرت انتخابی که
زندگی به ما داده استفاده کنیم
و فضا را باز کنیم، قبول کنیم

۶۷-۲

که با فضابندی زندگی خودمان را
خراب کرده‌ایم و دیگر نمی‌خواهیم
این اشتباه را تکرار کنیم.

با این‌که شما اکنون درک کرده‌اید که نباید سبب‌سازی کنید، اگر یک قرینی که من‌ذهنی قوی در سبب‌سازی دارد،

۶۸-۱

کنارِ شما بیاید، شما هم شروع می‌کنید به سبب‌سازی و به ذهن می‌روید، پس باید خیلی مواظب قرین باشید.

۶۸-۲

ما از یک طرف باید مواظب قرین‌ها باشیم، از یک طرف مواظب من‌ذهنی خودمان.

۱-۶۹

دیگر اجازه نمی‌دهیم من‌ذهنی بهانه بگیرد بگوید، این قرین‌ها هستند که نمی‌گذارند من زندگی کنم.

من‌ذهنی ما به‌تنهایی برای دریدن ما کافی است، بنابراین باید مواظب گرگ درون خودمان باشیم.

۳-۶۹

به خودمان قول بدهیم که هیچ‌کس
را نصیحت و تمجید نکنیم، وگرنه
از جنس من‌ذهنی خواهیم شد.
و همین‌طور به خودمان بگوییم

۷۰-۱

که من خودم در من‌ذهنی‌ام هستم، پس بهتر است به کار خودم مشغول باشم، تمرکزم روی خودم باشد، با دیگران کاری نداشته باشم.

۷۰-۲

شما ابیات مولانا را شب و روز بخوانید و تکرار کنید. اگر ابیات رابخوانید، فضاباز خواهد شد، این من‌ذهنی ما کوچک‌تر خواهد شد و

۷۱-۱

من‌های ذهنی دیگران هم نخواهند توانست روی ما اثر بگذارند و اگر از طریق قرین اثر گذاشتند، با خواندن این ابیات می‌توانیم اثرات آن‌ها را خنثی کنیم.

۲-۷۱

مولانا همواره به‌صورت‌های مختلف به ما
می‌گوید خداوند از جنس شادی است،
اما بشر به‌صورت من‌ذهنی غم را آفریده،
به آن چسبیده و رهایش نمی‌کند!

گنج حضور

ما فکر می‌کنیم و دراَثر سبب‌سازی‌های ذهن غمگین می‌شویم. امکان ندارد آدم من‌ذهنی داشته باشد،

www.ParvizShahbazi.com

مرتب تندتند فکر کند و شاد بشود، چنین‌چیزی نمی‌شود؛ درواقع شما نمی‌توانید حالتان را با من‌ذهنی بهتر کنید.

شما از زمانی که واقعاً، عمیقاً درک می‌کنید که اتفاقی که ذهن نشان می‌دهد، مهم نیست و نباید مرکزتان بیاید و آن را می‌رانید و رها می‌کنید و دیگر به خودتان فشار نمی‌آورید،

این فضا که اصل شماست،
خود به خود باز می‌شود و پس از آن
درون شما توسط زندگی، مرتب باز و
بسته می‌شود و شما در این فضا
رقص‌کنان و دست‌زنان هستید.

شما بگویید من عاشق این دنیا یا
زیاد شدن همانیدگی‌هایم نیستم.
آدمی نیستم که برحسب زیاد یا کم
شدن همانیدگی‌ها حالم تغییر کند.

من عاشق شادی بی‌سببِ خداوند هستم و غذایم اوست، غذای دیگری ندارم. شما می‌گویید خداوند بخندد، من هم بخندم. من این شادی خداوند را می‌خواهم و

برایم کافی است. از طریق حرکت ذهنم شادی نمی‌خواهم و از تمام خاصیت‌های ذهن مثل عبوسی و ترشی و تمام حالت‌های بد دیگرش بیزارم و دوری می‌کنم.

طوطیِ قند و شِکَرم، غیرِ شِکَر می‌نخورم
هرچه به عالَم تُرُشی، دورم و بیزارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

اگر مشیّت و قانون الهی این است که شما از هر عبوسی و تُرُشی بیزار باشید، بنابراین منشأ آن که همان همانیده شدن با چیزها و اشخاص است

را در مرکزتان قرار ندهید.
بر طبق این قانون خواهید فهمید، اگر
قرار است کسی را دوست داشته باشید،
واقعاً باید از روی عشق باشد،

یعنی فضا را باز کنید از جنس زندگی شوید و از آن فضا او را دوست داشته باشید، نه این‌که تصویر ذهنی شما، عاشق تصویر ذهنی او بشود.

فرق ما با مولانا این است که مرکز
ما با آدم‌ها، باورها، مقام دنیا، پول
و خیلی چیزهای دیگر پر شده که

به ما درد بسیاری داده است، بنابراین باید تمام این همانیدگی‌ها را هرچه زودتر از مرکزمان بیرون کنیم.

www.ParvizShahbazi.com

شما باید به آموزش بزرگانی چون مولانا اهمیت بدهید.

چرا شما بعضی‌هایتان با جانِ دل به این برنامه گوش نمی‌کنید؟

آیا فکر می‌کنید با فکرهای من‌ذهنی می‌توانید زندگیتان را درست کنید؟!

مطمئن باشید نمی‌توانید درست کنید.

عده‌ای آموزش‌های مولانا را می‌شنوند و می‌گویند، من باید این‌همه تغییر کنم؟ می‌گویند این مطالب نمی‌تواند درست باشد، بنابراین ناموس و پندار کمالشان اجازه نمی‌دهد گوش بدهند.

این دسته از افراد عقیده دارند، باید راه ساده‌تری هم وجود داشته باشد. راه ساده‌تر برایشان این است که بگویند این چیز و آن چیز مادی در زندگی‌ام کم است. نه، هیچ‌چیزتان کم نیست،

گنج حضور

بلکه مرکزتان همانیده است، بنابراین
زندگی به شما درد داده، و کاری
هم نمی‌توانید بکنید، مگر این‌که
همانیدگی‌ها را شناسایی کرده بیندازید
و خودتان را آزاد کنید.

www.ParvizShahbazi.com

یک عده‌ای متوجه شده‌اند که باید به آموزش بزرگان توجه کنند، جدی بگیرند و روی خودشان کار کنند. عده‌ای دیگر دائماً خودشان و دیگران را ملامت می‌کنند، زیر بار مسئولیت نمی‌روند. دائماً می‌گویند

دیگران زندگی ما را خراب کردند، این افراد دچار جبر من‌ذهنی هستند، می‌خواهند با من‌ذهنی وضعیت‌های زندگی‌شان را بهتر کنند، اما نمی‌شود. این اِشکال در همهٔ ما به‌صورت فردی و جمعی وجود دارد.

www.ParvizShahbazi.com

ما همیشه راجع‌به این لحظه صحبت می‌کنیم. شما تعمیم ندهید که آیا باید هر اتفاق ظالمانه‌ای را قبول کنیم؟ نه، شما هیچ اتفاقی را بدون تغییر نمی‌گذارید.

۸۱-۱

گنج حضور

اگر فضا را باز کنید، اتفاق را با خردِ زندگی عوض می‌کنید، اگر فضا را ببندید باید با من‌ذهنی‌تان عوض کنید، که دراین‌صورت اوضاع بدتر می‌شود.

۸۱-۲

ما متوجه شده‌ایم که همهٔ کائنات از خداوند است، به‌وسیلهٔ او درست شده، و محافظت می‌شود. اشکال ما این است که به‌طور فردی یا جمعی، می‌خواهیم با من‌ذهنی به جهان سامان بدهیم.

ما آن‌قدر به من‌ذهنی اعتماد داریم
که فکر می‌کنیم می‌توانیم با آن زندگی
شخصی‌مان را درست کنیم،
به همین دلیل از من‌ذهنی و فکرهایمان
دست برنمی‌داریم.



لطفاً این سؤال را نپرسید که شما یک راهی برای فضا گشایی به ما یاد بدهید. همهٔ چیزهایی که ما با حرف زدن و

www.ParvizShahbazi.com



عمل آموزش می‌دهیم، ذهنی هستند. بهترین توضیح برای فضاگشایی، همین آموزش‌های مولانا است.

۸۳-۲

شما ابیات مولانا را بخوانید و آن‌قدر تکرار کنید، البته باید زحمت بکشید و قانون جبران را انجام بدهید، تا بالاخره

www.ParvizShahbazi.com

یک جایی به این درک برسید که این فکرهایی که در ذهن من می‌گذرد و سبب‌سازی‌های ذهنم اصلاً کارایی ندارند.

خداوند به انسان‌ها گفته مرکزِ
شما خانهٔ من است باید آن را
پاک نگه دارید.

از چه چیزی پاک کنیم؟

از دردها و از همانیدگی‌ها.

چگونه می‌توانیم دل یا مرکزمان را پاک کنیم؟

این کار با فضاگشایی شروع می‌شود.

www.ParvizShahbazi.com

اگر مرکز شما همانیده باشد،
و دست روی دست بگذارید، خداوند
این همانیدگی‌ها را از مرکز شما خارج
نمی‌کند. شما باید به‌عنوان انسان
مفاهیمی مثل

همانیدگی، من‌ذهنی، فضاگشایی، تسلیم، قضاوت، مقاومت و چیزِ آفل را بدانید و درک کنید که نباید این‌ها در مرکزتان باشند.

شکر کردن بسیار مهم است و مهم تر از آن دیگر نیست. شکر انواع و اقسام مختلف دارد، قدرشناسی، قانون جبران، کار کردن. این‌که ما اکنون فرصت داریم،

درک کنیم این چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد مهم نیست و باید دوباره به خداوند وصل شویم تا زندگی ما را تغییر دهد، دانستن و عمل کردن به این مهم جای شکر و سپاسگزاری بسیار دارد.

هر کسی بخواهد به بی‌نهایت
فراوانی یا کوثر خداوند دست پیدا
کند، در هر زمینه‌ای باید شکر کند.
شکر کردن یک کار عملی است.

شما اکنون دیگر می‌دانید داشتنِ پندار کمال، ناموس و درد بد است، این‌ها را من‌ذهنی درست کرده. ما در سِحر من‌ذهنی هستیم، وقتی همانیدگی‌ها می‌آیند عینک ما می‌شوند و مرکز عدم

کنار می‌رود، از طریق همانیدگی‌ها
می‌بینیم و دچار سِحر من‌ذهنی می‌شویم.
مولانا توهمی بودن من‌ذهنی را به ما
نشان می‌دهد، پس ما شناسایی می‌کنیم
و آن را باطل می‌کنیم.

ما باید از اندیشیدن برحسب
من‌ذهنی پرهیز کنیم، چراکه پریدن از
یک فکر همانیده به فکر همانیدهٔ دیگر
و طرح سؤالات ذهنی، برای تبدیل
شدن ما ممنوع است.



کسی که فضا را باز کند و مرکزش
عدم شود، به اسرار زندگی واقف
شده و علم زندگی را پیدا می‌کند.
ما به خداوند می‌گوییم خداوندا،

www.ParvizShahbazi.com

ما علم و دانشی نداریم غیر از آن
که اکنون تو به ما عطا می‌فرمایی،
بنابراین دربرابر زندگی نمی‌گوییم ما
عالِم هستیم، چون دراین‌صورت
به جهل می‌افتیم.

۹۰-۲

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

چون بجَهَد خندهٔ زمن، خندهٔ نهان دارم ازو

روی تُرُش سازم ازو، بانگ و فغان آرم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

گنج حضور

با تُرُشان لاغ کنی، خنده زنی، جنگ شود

خنده نهان کردم من، اشک همی بارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

لاغ: شوخی

گنج حضور

شهرِ بزرگ است تنم، غم طرفی، من طرفی

یک طرفی آبم ازو، یک طرفی نارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

www.ParvizShahbazi.com

با تُرُشانش تُرُشم، با شِکَرانش شِکَرم

رویِ من او، پشتِ من او، پشتِ طرب خارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

گنج حضور



صد چو تو و صد چو منش مست شُد در چمنش

رقص‌کنان، دست‌زنان، بر سرِ هر طارَم از او

طارَم: خیمه، سراپرده

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

www.ParvizShahbazi.com

طوطیِ قند و شِکَرم، غیرِ شِکَر می‌نخورم
هر چه به عالَمِ تُرُشی، دورم و بیزارم از و

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

گنج حضور

گر تُرُشی داد تورا، شهد و شِکَر داد مرا

سُکسُک ولنگی تو ازو، من خوش و رهوارم ازو

سُکسُک: اسبی که بد و نارهوار رود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

گنج حضور

هر که درین ره نرود، درّه و دوله‌ست رهش

من که درین شاه‌رهم، بر رهِ هموارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

دوله: پست و بلند، ناهموار

مسجدِ اَقصاست دلم، جنّتِ مأواست دلم
حور شدم، نور شدم جمله آثارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

مسجدِ اَقصیٰ: مسجد بزرگ و معروف
در بیت‌المقدس

«عِنْدَهَا جَنَّةُ الْـمَأْوَىٰ.»

«که آرامگاهِ بهشت نزدِ آن درخت است.»

قرآن کریم، سورهٔ نجم (۵۳)، آیهٔ ۱۵

گنج حضور

هر که حَقَش خنده دهد، از دهنش خنده جَهَد

تو اگر انکاری ازو، من همه اقرارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲



گنج حضور

قسمتِ گل خندهٔ بُوَد، گریه ندارد، چه کند؟
سوسن و گل می شکفد در دلِ هشیارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

صبر همی گفت که من مژده‌دهِ وصلم ازو
شُکر همی گفت که من صاحبِ انبارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

گنج حضور

عقل همی گفت که من زاهد و بیمارم ازو
عشق همی گفت که من ساحر و طرّارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

طرّار: دزد

گنج حضور

روح همی‌گفت که من گنجِ گُهَر دارم ازو
گنج همی‌گفت که من در بنِ دیوارم ازو

مولوی
دیوان شمس
غزل شماره ۲۱۴۲

بنِ دیوار: کنایه از اینکه در قدیم گنج را زیر دیوار پنهان می کردند که برای پیدا کردن آن باید خانه را خراب می کردند، و کنایه از پایِ دیوار نشستن، گدایی کردن

گنج حضور

جهل همی گفت که من بی‌خبرم، بیخود ازو

علم همی گفت که من مِهتَرِ بازارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

مِهتَر: سرور، آقا، رییس

گنج حضور

زهد همی‌گفت که من واقفِ اسرارم ازو
فقر همی‌گفت که من بی‌دل و دستارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲

گنج حضور

از سویِ تبریز اگر شمسِ حقم باز رسد
شرح شود، کشف شود جمله گُفتارم ازو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۴۲



گنج حضور

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کُند
نَفْسِ زنده سوی مرگی می‌تَنَد

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

گنج حضور

مُرتَضیٰ را گفت روزی یک عَنود
کو ز تعظیمِ خدا آگه نبود

عَنود: ستیزه‌گر، مُعاند

بر سرِ بامی و قصری بس بلند
حفظِ حق را واقفی ای هوشمند؟

مولوی، مثنَوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳-۳۵۴

گفت: آری او حفیظ است و غنی
هستیِ ما را ز طفلی و مَنی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵

گفت: خود را اندر افکن هین ز بام
اعتمادی کن به حفظِ حق تمام

تا یقین گردد مرا ایقانِ تو
و اعتقادِ خوبِ با بُرهانِ تو

ایقان: اعتماد، باور، یقین

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶-۳۵۷

گنج حضور

پس امیرش گفت: خامُش کن، برو
تا نگردد جانْت زین جُرأت گِرو

کی رسد مر بنده را که با خدا
آزمایش پیش آرَد زابتلا؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۸-۳۵۹

امتحان همچون تصرّف دان در او
تو تصرّف بر چنان شاهی مَجُو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰

تصرّف: زیرِ سلطه قرار دادن

www.ParvizShahbazi.com

چه تصرّف کرد خواهد نقش‌ها
بر چنان نقّاش، بهرِ ابتلا؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۱

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

تعظیم: بزرگداشت،
به عظمتِ خداوند پی بردن

چیست توحیدِ خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸-۳۰۰۹

گر همی خواهی که بفْروزی چو روز
هستیِ همچون شبِ خود را بسوز

مولوی، مثنوی، دفتر اول،بیت ۳۰۱۰

کژ روی، جَفَّ‌الْقَلَم کژ آیدت
راستی آری، سعادت زایدت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

دل نگه دارید ای بی‌حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحبدلان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

پیشِ اهل تن، ادب بر ظاهرست
که خدا زیشان، نهان را ساتِرست

ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹

گنج حضور

مولوی، مثنوی
دفتر دوم
بیت ۳۲۲۰ _ ۳۲۲۱

پیشِ اهلِ دل، ادب بر باطن است
زآنکه دلْشان بر سَرایر، فاطِن است

سَرایر: رازها، نهانی‌ها، جمعِ سَریره
فاطِن: دانا و زیرک

تو به عکسی پیشِ کوران بهرِ جاه
با حضور آیی نشینی پایگاه

مولوی، مثنوی
دفتر دوم
بیت ۳۲۲۲_ ۳۲۲۳

پیشِ بینایان، کُنی ترکِ ادب
نارِ شهوت را از آن گشتی حَطَب

حَطَب: هیزم

چون نداری فِطْنَت و، نورِ هُدیٰ
بهرِ کُوران، روی را می‌زن جَلا

فِطْنَت: زیرکی، باهوشی

پیشِ بینایان، حَدَث در روی مال
ناز می‌کُن با چنین گَندیده حال

حَدَث: مدفوع، ادرار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۴

مولوی، مثنوی
دفتر چهارم
بیت ۳۲۰ _ ۳۲۱

در جوابش بر گُشاد آن یار، لب
کز سویِ ما روز، سویِ توست شب

حیله‌هایِ تیره اندر داوری
پیشِ بینایان چرا می‌آوری؟

هر چه در دل داری از مکر و رُموز

پیشِ ما رسواست و، پیدا همچو روز

مولوی، مثنوی
دفتر چهارم
بیت ۳۲۲ _ ۳۲۳

گر بپوشیمش ز بَنده‌پَروَری
تو چرا بی‌رُویی از حد می‌بَری؟

مولوی، مثنوی
دفتر چهارم
بیت ۳۲۴_ ۳۲۵

از پدر آموز، کآدم در گناه
خوش فرود آمد به سویِ پایگاه

پایگاه: درگاه، کفش‌کَن، جای ستوران

«همین‌که آدم، حضرتِ حق را که دانای
به اسرارِ غیب است مشاهده کرد،
روی دو پا ایستاد و طلبِ آمرزش کرد.»

چون بدید آن عالِمُ‌الْاَسرار را
بَر دو پا اِستاد استغفار را

گنج حضور

مولوی، مثنوی

دفتر چهارم

بیت ۲۰۷۱ _ ۲۰۷۲

پیشِ بینایان خبر گفتن خطاست
کآن دلیلِ غفلت و نقصان ماست

پیشِ بینا، شد خموشی نفعِ تو
بهرِ این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی

دفتر چهارم

بیت ۲۰۷۳_ ۲۰۷۴

گر بفرماید بگو، بر گُوی خَوش

لیک اندک گُو، دراز اندر مَکَش

ور بفرماید که اندر کَش دراز

همچنین شَرمین بگو، با امر ساز

شَرمین: شرمناک، باحیا

با امر ساز: از دستور اطاعت کن.

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۶۲۰

گنج حضور

بیند مرّیخ که بزم است و عیش
خنجر و شمشیر کُنَد در میان

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۰۴

گنج حضور

چند چندت گیرم و، تو بی‌خَبَر در سَلاسِل مانده‌ای پا تا به سَر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

سَلاسِل: زنجیرها، جمع سلسله

زنگِ تُو بر تُوت ای دیگِ سیاه
کَرد سیمای درونت راَ تباه

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

گنج حضور

چند نهان داری آن خنده را؟
آن مهِ تابندهٔ فرخنده را

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۵۳

www.ParvizShahbazi.com

از ترازو کم کُنی، من کم کنم
تا تو با من روشنی، من روشنم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

گنج حضور

به غیرِ خدمتِ ما که مشارقِ شادی ست
ندید خلق و نبیند ز شادی آثاری

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۰۵۵

چشمِ او مانده‌ست در جویِ روان
بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵



آنکه بیند او مُسَبِّب را عَیان
کی نَهَد دل بر سبب‌های جهان؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷



پرویز شهبازی، برنامهٔ ۹۵۷

از هر جهتی تو را بلا داد
تا بازکَشَد به بی‌جَهاتَت

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۶۸

بی‌جَهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالَمِ الهی

www.ParvizShahbazi.com

از پدر آموز، کآدم در گناه خوش فرود آمد به سویِ پایگاه

پایگاه: درگاه، کفش‌کَن، جای ستوران

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

چون بدید آن عالِمُ‌الْاَسرار را
بَر دو پا اِستاد استغفار را

«همین‌که آدم، حضرتِ حق را که دانای به اسرارِ غیب است مشاهده کرد، روی دو پا ایستاد و طلبِ آمرزش کرد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

گنج حضور

بر سرِ خاکسترِ اَندُه نشست

از بهانه شاخ تا شاخی نَجَست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

www.ParvizShahbazi.com

رَبَّنٰا اِنّا ظَلَمْنٰا گفت و بس
چونکه جانداران بدید او پیش و پس

جاندار: سلاح‌دار، محافظ، نگهبان

«حضرتِ آدم (ع) فقط گفت: «پروردگارا، همانا ما بر خود ستم کردیم.»

زیرا او در پیش و پسِ خود، فرشتگانِ مراقب را مشاهده کرد.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

«قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگارِ ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.»

قرآن کریم، سورهٔ اعراف (۷)، آیهٔ ۲۳

دید، جاندارانِ پنهان همچو جان
دُورباشِ هر یکی تا آسمان

دُورباش: نیزهٔ دو شاخه داری دارای چوبی مُرَصّع که در قدیم پیشاپیشِ شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را به کنار کشند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸

که هلا پیشِ سلیمان، مور باش
تا بنَشْکافَد تو را این دورباش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹

لحظه‌ای ماهم کنَد، یک دَم سیاه
خود چه باشد غیرِ این، کار اِله؟

پیشِ چوگانهای حُکمِ کُن‌فَکان
می‌دَویم اَندر مکان وَ لامکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵-۲۴۶۶

www.ParvizShahbazi.com

هست مهمانخانه این تَن ای جوان
هر صباحی ضَیفِ نو آید دوان ضَیف: مهمان

هین مگو کین مانْد اندر گردنم
که هم‌اکنون باز پَرَّد در عَدم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴-۳۶۴۵

گنج حضور

هرچه آید از جهانِ غَیب‌وَش
در دلت ضَیف‌ست، او را دار خَوش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رعد
چون نداند کو کشاند ابرِ سعد

سَعد: خجسته،
مبارک؛ مقابلِ نحس

چشمِ او ماندهست در جُویِ روان
بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

مولوی، مثنوی، دفتردوم،
بیت ۳۷۸۴_۳۷۸۵

مَرکبِ همّت سوی اسباب راند
از مُسَبِّب لاجَرَم محروم ماند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶_۳۷۸۷

آنکه بیند او مُسَبِّب را عَیان
کی نَهَد دل بر سبب‌های جهان؟

گنج حضور

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای
در سبب، از جهل برچفسیده‌ای

چفسیده‌ای: چسبیده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

با سبب‌ها از مُسَبِّب غافلی
سویِ این روپوش‌ها زان مایلی
چون سبب‌ها رفت، بَر سَر می‌زنی
ربَّنا و ربَّناها می‌کُنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴_۳۱۵۵

گنج حضور

ربّ می‌گوید: برو سویِ سبب
چون ز صُنعم یاد کردی؟ ای عجب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶_۳۱۵۷

گفت: زین پس من تو را بینم همه
ننگرم سویِ سبب وآن دَمدَمه

صُنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

دمدَمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

گنج حضور

گویدش: رُدُّوا لَعادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

رُدُّوا لَعادوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸



لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرّست، بر رحمت تنم

ننگرم عهدِ بَدت، بِدْهم عطا

از کَرَم، این دَم چو می‌خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹_۳۱۶۰

گنج حضور

این سَبَب‌ها بر نَظَرها پَرده‌هاست
که نه هر دیدار، صُنعَش را سزاست

دیده‌ای باید، سَبَب‌سوراخ‌کُن
تا حُجُب را بَرکَنَد از بیخ و بُن

سبب‌سوراخ‌کُن: سوراخ‌کنندهٔ سبب

حُجُب: پرده‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۱_۱۵۵۲

گنج حضور

تا مسبِّب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اَکساب و دکان

اَکساب: کسب‌ها

از مُسبِّب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

مولوی،
مثنوی، دفتر
پنجم، بیت
۱۵۵۳_۱۵۵۴

بر قضا کم نِه بهانه، ای جوان
جُرمِ خود را چون نهی بر دیگران؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

چون قضا بیرون کُند از چرخ، سَر
عاقلان گردند، جمله کور و کر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۹

گنج حضور

هر که از خورشید باشد پشت گرم
سخت رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

گنج حضور

گِردِ خود برگَرد و جُرم خود ببین
جنبش از خود بین و، از سایه مَبین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

فعلِ تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندت بگیرد دامنت

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

گنج حضور

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نَبُوَد، در کفِ او امکان بین

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۰۲

باد را دیدی که می‌جُنبد، بدان
بادجُنبانی‌ست اینجا بادران

مِرْوَحَه: بادبزن

مرْوَحَهٔ تصریفِ صُنعِ ایزدش
زد برین باد و، همی‌جُنبانَدش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۵_۱۲۶

گنج حضور

پیشِ بینا، شد خموشی نفعِ تو
بهرِ این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲



باد را یا رَب نمودی، مِروَحِه پنهان مدار
مِروَحِه دیدن چراغِ سینهٔ پاکان شده

هرکه بیند او سبب، باشد یقین صورت‌پَرَست
وآنکه بیند او مُسبِّب، نورِ معنی‌دان شده

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۳۷۰

گنج حضور

حارسی دارم که مُلکش می‌سزد
داند او بادی که آن بر من وزد
سَرد بود آن باد یا گرم، آن علیم
نیست غافل، نیست غایب، ای سَقیم

سَقیم: بیمار جسمانی، در اینجا منظور بیمار اخلاقی و باطنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۳_۲۳۴

www.ParvizShahbazi.com

چشم بر اسباب از چه دوختیم؟
گر ز خوش‌چشمان، کَرَشم آموختیم

کَرَشم: ناز و کرشمه

هست بر اسباب، اسبابی دگر
در سبب منگر، در آن افگن نظر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۵_۲۵۱۶

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

انبیا در قطعِ اسباب آمدند
معجزاتِ خویش بر کیوان زدند

بر کیوان زدند: به عالی‌ترین مرتبهٔ آسمان رساندند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۷

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

جمله قرآن هست در قطعِ سبب
عِزِّ درویش و، هلاکِ بولهب

مولوی، مثنوی، دفترسوم، بیت ۲۵۲۰

عِزّ: عزیز شدن، ارجمند شدن، ارجمندی

چشم‌بندِ خلق، جز اسباب نیست
هرکه لرزد بر سبب، زاصحاب نیست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

عِلّتی بتّر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذُودَلال

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۳۲۱۴

ذُودَلال: صاحبِ ناز و کرشمه

گنج حضور

در تگِ جو هست سِرگین ای فَتیٰ
گرچه جو صافی نماید مر تو را

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

تَگ: ژرفا، عمق، پایین

فَتیٰ: جوان، جوانمرد

www.ParvizShahbazi.com

کرده حق، ناموس را صد من حَدید
ای بسی بسته به بندِ ناپدید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

حَدید: آهن

www.ParvizShahbazi.com

که درونِ سینه شرحت داده‌ایم
شرح اَندر سینه‌ات بِنهاده‌ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

چون ملائک گوی: لا عِلْمَ لَنا
تا بگیرد دست تو عَلَّمْتَنا

«مانند فرشتگان بگو: «خداوندا، ما را دانشی نیست» تا «جز آنکه به ما آموختی» دست تورا بگیرد.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا صلی
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: مُنزّهی تو. ما را جز آنچه خود
به ما آموخته‌ای، دانشی نیست. تویی داناِی حکیم.»

قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۳۲

دَمِ او جان دَهَدَت، رو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُن‌فَیَکونَ‌ست، نه موقوفِ علل

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۳۴۴

نَفَخْتُ: دمیدم

پیشِ چوگانهایِ حُکمِ کُن‌فَکان می‌دویم اندر مکان و لامکان

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۲۴۶۶

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند،
فرمانش این است که می‌گوید:
موجود شو، پس موجود می‌شود.»

قرآن کریم، سورهٔ یس (۳۶)، آیهٔ ۸۲

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قِدَم را؟
نگر اوّلین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۸۴۲

قِدَم: دیرینگی، قدیم (مقابلِ حدوث)

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من
هیچ مباش یک نَفَس غایب از این کنارِ من

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارهٔ ۱۸۲۹

گنج حضور

از قَرین بی‌قول و گفت‌وگویِ او
خو بدزدد دل نهان از خویِ او

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از رهِ پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

گنج حضور

گرگِ درّنده‌ست نفْسِ بَد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

بر قرینِ خویش مَفزا در صِفت
کآن فراق آرَد یقین در عاقبت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴



تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخُو و خالی می‌کنی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

حَبر: دانشمند، دانا

سَنی: رفیع، بلندمرتبه

www.ParvizShahbazi.com

مردهٔ خود را رها کرده‌ست او
مردهٔ بیگانه را جوید رَفو

مولوی، مثنوی،
دفتر دوم، بیت ۱۵۱



دیده آ، بر دیگران، نوحه‌گری
مدّتی بنشین و، بر خود می‌گِری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹



گنج حضور

گَو: گودال

قَلتَبان: بی‌حمیّت، بی‌غیرت

سِبال: سبیل

در گویّ و، در چَهی ای قَلتَبان
دست وادار از سِبالِ دیگران

چون به بُستانی رسی زیبا و خَوش
بعد از آن دامانِ خَلقان گیر و گَش

ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شَش
نغزجایی، دیگران را هم بگَش

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵ - ۲۲۳۷

گنج حضور

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم،
بیت ۴۲۳۰ و ۴۲۳۱

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز
با چنین اِستاره‌های دیوسوز

هر یکی در دفعِ دیوِ بَدگُمان
هست نفت‌اندازِ قلعهٔ آسمان

نفت‌اندازَنده: کسی که آتش می‌بارد.

ننگرم کس را و گر هم بنگرم
او بهانه باشد و، تو مَنْظَرم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

مَنْظَر: جای نگریستن و نظر انداختن

گنج حضور

عاشقِ صُنعِ توام در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوع کی باشم چو گَبر؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

شُکر و صبر: در این‌جا کنایه از نعمت و بلاست.

گبر: کافر

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

عاشقِ صُنعِ خدا با فَر بوَد
عاشقِ مصنوعِ او کافر بُوَد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

صُنع: آفرینش

مصنوع: آفریده، مخلوق

گنج حضور

الا ای قادرِ قاهر، ز تن پنهان به دل ظاهر
زهی پیدایِ پنهانم، تو را خانه کجا باشد؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۵۷۵

قاهر: چیره، غالب

پس هَماره رویِ معشوقه نگر
این به دستِ توست، بشنو ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

گنج حضور

مُطربِ عشقِ ابدم، زَخمهٔ عشرت بزنم
ریشِ طَرَب شانه کنم، سِبلَتِ غم را بِکَنَم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۹۵

سِبلَت: سبیل

پرویز شهبازی، برنامهٔ ۹۵۷

گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،

بیت ۲۵۲۸ - ۲۵۳۰

شهرِ ما فردا پُر از شِکَّر شود
شِکَّر ارزان‌َست، ارزان‌تر شود

در شِکَر غلطید ای حلواییان
هم‌چو طوطی، کوریِ صفراییان

نیشکر کوبید کار این است و بس
جان برافشانید یار این است و بس

گنج حضور

بلبلان و همه مرغان خوش و شاد از چمنند
جغد و بوم و جُعَلی، گر ز چمن بگریزی

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۸۷۸

جُعَل: سرگین‌گردانک

گنج حضور

تا دل به قمر دادم، از گردشِ او شادم
چون چرخ شدم گردان، یعنی بنمی ارزد

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۶۰۷

شراب داد خدا مر مرا تو را سرکا
چو قسمت است، چه جنگ است مر مرا و تو را؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۲۹

سرکا: سرکه

گر بزد مر اسب را آن کینه‌کَش
آن نزد بر اسب، زد بر سُکسُکش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۳

کینه‌کَش: انتقام‌جو، انتقام‌گیرنده

سُکسُک: اسبی که تند حرکت کند و ضمن راه رفتن خود را سخت بجنباند به طوری که سوار دچار تکان‌های شدید شود، اسبی که بد راه برود، اسب تیزرو، ضدِّ راهوار

تازسُکسُک وارَهَد خوش‌پی شود
شیره را زندان کنی تامِی شود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۱۴

خوش‌پی: خوش‌رفتار و راهوار، خوش‌خو

گنج حضور

چون قضایش حبلِ تدبیرت سُکُست
چون نشد بر تو قضایِ آن درست؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۱

حبل: ریسمان

سُکُستن: شکستن، پاره کردن

قُماشی کآنِ تو نَبوَد برون انداز از خانه
درونِ مسجدِ اَقصیٰ سگِ مُرده چرا باشد؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۵۶۷

قُماش: پارچه، لباس، متاع

مسجدِ اَقصیٰ: مسجدِ بزرگ و معروف در بیت‌المقدس

گنج حضور

خانه را من رُوفتم از نیک و بد
خانه‌ام پُرَّست از عشقِ اَحد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴



www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

هر چه بینم اندر او غیرِ خدا
آنِ من نَبُوَد، بُوَد عکسِ گدا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵

طَهِّرا بَیْتی بیانِ پاکی است

کُنجِ نور است، ار طلسمش خاکی است

«خانهٔ دل را باید از پلیدی‌ها پاک کرد، کالبدِ عنصری، گنجینهٔ انوارِ الهی است، گرچه طلسمِ آن، جسمِ خاکی است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۴۳۴

طَهِّرا بَیْتی: خانه‌ام را پاک کنید.

«... وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.»

«... و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم
که خانه‌ام را پاک کنید برای طواف‌کنندگان
و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان.»

قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۱۲۵

چگونه خنده بپوشم؟ انارِ خندانم
نبات و قند نتاند نمود سُمّاقی

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۱۰۱

سُمّاقی: منسوب به سُمّاق، معرّب سُماک، گیاهی که میوهٔ آن مزهٔ ترش دارد، تُرُشی.

این دو ره آمد در رَوِش یا صبر یا شُکرِ نِعَم

بی شمعِ رویِ تو نتان دیدن مر این دو راه را

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱

نَتان: نتوان

انبیا گفتند: در دل علّتی‌ست

که از آن در حق‌شناسی آفتی‌ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

گنج حضور

تو مردِ نیک ساده‌ای، زر را به دزدان داده‌ای
خواهی بدانی دزد را، طرّار شو، طرّار شو

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۳۳

طرّار: دزد

اندر آن عالَم که هست این سحرها
ساحران هستند جادویی‌گشا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۵

گنج حضور

اندر آن صحرا که رُست این زَهرِ تر
نیز رویید هست تِریاق ای پسر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۶

تریاق: ترکیبی از داروهای مسکّن و مخدّر که در طبّ قدیم به‌عنوان ضدّ درد و ضدّ سم به‌کار می‌رفته، پادزهر.

گنج حضور

گویدت تریاق: از من جُو سپَر
که ز زهرم من به تو نزدیکتر

گفتِ او، سحرست و ویرانیِ تو
گفتِ مَن، سحرست و دفعِ سِحرِ او

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۷_۴۰۷۸

گنج حضور

نه قبول اندیش، نه رَد ای غلام مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

امر را و نهی را می‌بین مُدام

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

وآنگه از خود بی زِ خود چیزی بدُزد

چون نپرسی، زودتر کشفت شود
مرغِ صبر از جمله پرّان‌تر بُوَد

ور بپرسی دیرتر حاصل شود
سَهل از بی‌صبریت مشکل شود

مولوی، مثنوی، دفترسوم، بیت ۱۸۴۷_۱۸۴۸

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی‌ست
که پناه و دافعِ هر جا غَمی‌ست

نیکو دَم: دَم و نفَسِ خوب و خوش

صبر را با حق قرین کرد ای فلان
آخِرِ وَالْعَصْر را آگَه بخوان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲_۱۸۵۳

گنج حضور

صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر آدم ندید

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴

گر تو اِشکالی به کلّی و حَرَج
صبر کن، اَلصّبرُ مِفتاحُ‌الْفَرَج

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۸

حَرَج: تنگی و فشار
اَلصّبرُ مِفتاحُ‌الْفَرَج: صبر کلیدِ درِ رستگاری و نجات است.

گنج حضور

اِحتِما: پرهیز

اِحتِما کن، اِحتِما زاندیشه‌ها
فکر، شیر و گور و، دلها بیشه‌ها

اِحتِماها بر دواها سروَر است
زآنکه خاریدن فزونیِّ گَر است

احتما، اصلِ دوا آمد یقین
احتما کن قوهٔ جان را ببین

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل،
بیت ۲۹۰۹_۲۹۱۱

شُکر نعمت، خوش‌تر از نعمت بُوَد
شُکرباره کی سویِ نعمت رَوَد؟

شُکرباره: کسی که بسیار شُکر می‌کند و عاشقِ شُکر است.

شُکر، جانِ نعمت و، نعمت چو پوست
زآنکه شُکر آرَد تو را تا کویِ دوست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵_۲۸۹۶

نعمت آرَد غفلت و، شُکر اِنتِباه
صیدِ نعمت کن به دامِ شُکرِ شاه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷

اِنتِباه: بیداری؛ آگاهی

گنج حضور

چون مردمِ دیوانه ویران کنم این خانه
آن وصل بدین هجران، یعنی بنمی‌ارزد

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۶۰۷



گنج حضور

گر دو صد خانه کنی زنبور وار
چون مگس بی خان و بی مانت کنم

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۶۶۵

گنج زیرِ خانه است و چاره نیست
از خرابی خانه مَندیش و مَایست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

گنج حضور

که هزاران خانه از یک نقدِ گنج
توان عمارت کرد، بی‌تکلیف و رنج

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۲

عاقبت این خانه خود ویران شود
گنج از زیرش یقین عُریان شود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۳

لیک آنِ تو نباشد، زآنکه روح
مزدِ ویران کردنَسُتَش آن فُتوح

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۴



چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا لَیْسَ لِلْاِنسانِ اِلّا ما سَعیٰ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵

«آیا کسی که کاری انجام نداده دستمزدی دارد؟ مسلّماً ندارد، زیرا برای آدمی نیست جز آنچه کوشد.»

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ؛»

قرآن کریم، سورهٔ نجم (۵۳)، آیهٔ ۳۹

«و اینکه: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده‌اند نیست.»

پاره‌دُوزی می‌کُنی اندر دکان

زیرِ این دکّانِ تو، مدفون دوکان

مولوی، مثنوی، دفترچهارم، بیت ۲۵۵۰

هست این دکّان کِرایی، زود باش
تیشه بستان و تَکَش را می تراش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱

تَک: ته، قعر، عمق

www.ParvizShahbazi.com

گنج حضور

پس سلیمان اَندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶


برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.
www.parvizshahbazi.com